

نگاهی به مقاله آقای دکتر علیرضا نوری زاده

هردم از این باغ بری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد

پیش از پرداختن به اصل مطلب به چند نکته اساسی اشاره می نمایم ، نخست اینکه ، اکثریت مردم جهان تابع احساسات بوده و هستند آنهم احساسات زود گذر ، بدون آنکه به عواقب آن بیاندیشند . لذا میتوان در شرایطی از زمان و مکان از این احساسات ، علیه و یا له منافع خود آنها استفاده نمود . نمونه منفی آن ، ظهور هیتلر در آلمان و موسولنی در ایتالیا می باشد که با برانگیختن احساسات مردم ، آن فجایع تاسف بار تاریخی را به بار آوردند . که هرگز از خاطره تاریخ بشری زوده نخواهد شد . نمونه مثبت آنرا هم در جنبش مردم هند به زعامت شخصیت وارسته و فرهیخته ای چون مهاتما گاندی و جنبش ملی شدن صنعت نفت در کشورمان ایران به رهبری دکتر مصدق ، می توان مشاهده کرد که از احساسات مردمی بسود منافع ملی و استقلال کشور بهره برداری شد .

گروهی از مردم هم نان را به نرخ روز می خورند و عضو حزب بادند ، از هر طرف که پاد بوزد به آن طرف سجده میکنند . برای آنان منافع مهم است و بس ولو جهانی ویران بگردد و هزاران انسان بخواک سیاه بنشینند . نمونه های بسیاری را در تاریخ کشورهای جهان بخصوص در کشور بلا زده خودمان می توان دید و یک بیک نام برد .

دسته سوم کسانی هستند که در مسیر مبارزه با جهل و خرافات ، استبداد و ستم ، چون با شکست روبرو می گردند کلاف سر در گم شده گهی به نعل و گهی به میخ می کوبند و آخر سر هم از کوچه بن بست سر در آورده و . چون راهی برای خارج شدن نمی یابند عقب گرد کرده و به استفگار متوسل می شوند ، متجاوز را صاحب حق و مظلوم را ظالم ، صاحبخانه را مستاجر و مستاجر را صاحب خانه می شمردند . !!! تا بدین ترتیب خود را تیره کرده باشند .

اکنون بر می گردیم به اصل مطلب . نگارنده نسبت به ارادتی که به آقای دکتر علیرضا نوری زاده دارم هر هفته مقاله های جالب و خواندنی ایشان را در کیهان (چاپ لندن) با شوق و رغبت مطالعه می نمایم . در مقاله هفته گذشته ایشان (کیهان ۵ شنبه نوزدهم دیماه ۱۳۸۱) چنین آمده است

- « حدود یکماه پیش به لطف داود نعمتی مدیر انتشارات نیما و ناشر روزگار نو ، ساعتی را در «کنار دوستدار و دو دوست فرزانه ام بابک امیر خسروی و مهدی خانبابا تهرانی که برادر بزرگ من «است گذراندم ، دوستدار عبارتی بر زبان آورد که طی هفته های اخیر به طور مستمر در گوشم زنگ «میزند ، اینکه جامعه روشنفکری ایران ، اهل اندیشه و قلم یک پوزش بزرگ بدهکار است . به کی ؟ « به ملت ایران ؟ به محمدرضا شاه ؟ به خود که پیش از همه در به تخت نشستن اهل ولایت فقیه «آسیب دید اما هنگامی که آقا آمد ، همصدا با توده هایی شد که می خواندند " دیو چو بیرون رود «فرشته در آید " آن دیوی که حتی در اشکش هنگام ترک وطن ، شک کرده بودیم در میان پاکوبی « و شادی رفت و به جایش مردی آمد که در لحظه ورود " هیچی " بزرگتر از عمامه اش را به «صورت ملت نجیب و ایثارگر وپرتاب کرد . «

نگارنده خدمت یکایک شخصیت های نامبرده ارادت داشته و دارم و از نوشته ها و گفتارشان چه درغیاب و چه حضوری استفاده برده ام . خوب می دانم عمر خود را در راه مبارز با استبداد و بیداد و ارتجاع گذرانیده اند و در این راه مشکلات و گرفتاری های کمر شکنی را متحمل شده اند . اما جای بسی شگفتی است که آقای آرامش دوستدار پس از سال ها مبارزه به جایی رسیده اند که علت و معلول را از هم تشخیص نمی دهند !

تمام مصیبت و گرفتاریهای امروز ما نتیجه حکومت مستبدانه مرحوم محمدرضا شاه پهلوی و دخالت های بی حساب خانواده محترم ایشان در امور گوناگون کشور است . رضا شاه در مدت ۲۰ حکومت که ۱۶ سال آن را در مقام سلطنت گذراند ، بانی خدمات ارزنده ای به ایران گردید . اما ، زمانی که متفقین نا جواتمردانه به ایران حمله نموده و رضا شاه را مجبور به استعفاء کرده و سپس به تبعید بردند ، نه تنها مردم ایران در مقابل این تجاوز از خود عکس العملی نشان ندادند بلکه آن را به فال نیک گرفته و ابراز خشنودی نمودند ، چرا ؟ بخاطر اینکه در مدت بیست سال مردم به بازی گرفته نشده بودند . ملت ایران سال ها پیش از آن علیه استبداد سلطنتی بپا خاستند و با جانبازی و فداکاری توانستند حقوق پایمال شده خود را بدست آورند و خود حاکم بر سرنوشت خویش گردند . متأسفانه رضا شاه حقوق ملت را نادیده گرفته و بجای مجلس شورای ملی خود مرکز تصمیم گیری مملکت گردید و اگر کسی پیدا می شد که از راه دلسوزی عواقب ناهنجار کار را به شاه گوشزد می کرد یا به سرنوشت تیمورتاش و سردار اسعد و گرفتار می شد یا خانه نشین و زیر نظر ماموران نظمیه سرپاس مختاری قرار می گرفت . نتیجه آن شد که در سوم شهریور ۱۳۲۰ همگی شاهد آن هستیم . محمدرضا شاه بخوبی شاهد این ماجرا بود ولی اطرافیان برای پیشبرد منافع نامشروع خود مرتب او را وسوسه می نمودند . در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری خردمندان دکتر محمد مصدق ، شاه بهترین فرصت ها را بعنوان پادشاه مشروطه از دست داد و بجای اینکه در صف ملت و حامی رهبر نهضت قرار گیرد در برابر ملت قرار گرفت تا به خواست بیگانگان جامه عمل پوشاند با گذاردن پنبه در گوش هایش حاضر نشد به نصایح دلسوزانه دکتر مصدق گوش فرا دهد و آن گونه خود را در دام بیگانگان افکند . زمانیکه که فرانسویان سلطان محمد خامس (محمد پنجم) پادشاه مراکش را که حاضر نشده بود قدمی علیه منافع ملی کشورش بردارد اسیر و به تبعید بردند ، ملت مراکش با فداکاری و مبارزات پیگیر خود فرانسویان استعمارگر را به زانو در آورده و سلطان تبعیدی را با عزت و احترام تمام به کشور استقلال یافته مغرب (مراکش) باز گرداند .

محمدرضا بخوبی شاهد این ماجرا بود ولی متأسفانه از آن پند نگرفت . در اوایل سال ۱۳۵۶ دو سال پیش از انقلاب سه تن از شخصیت های دلسوز و ملت گرا ، زنده یاران دکتر شاپور بختیار ، دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر طی نامه سه امضائی شاه را از خطری که آینده کشور را تهدید می کرد آگاه کرده و راه مقابله با آن را هم به ایشان ارائه نمودند (بازگرداندن حقوق ملت به خود ملت یعنی شاه سلطنت کند و دولت منتخب ملت حکومت ، فقط در برابر مجلس برگزیده ملت پاسخگو باشد) ولی " شاهنشاه آریا مهر " چنان مست قدرت شده بود که فراموش کرد ، در قانون اساسی کشور که خون بهای ملت ایران است ، شاه مقامی غیر مسؤول بوده و مسؤولیت همه امور بمعده دولت منتخب مجلس می باشد .

پس از کودتای انگلیسی-آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به فرمان ملوکانه در احزاب و سازمان های سیاسی کشور بسته شد فقط حزب های فرمایشی حق وجود داشتند تا نشان داده شود در ایران هم تشکلات سیاسی وجود دارد هرچند که بعدها خاطر ملوکانه از این امر هم آزرده شد و اراده فرمودند که تنها یک حزب فرمایشی باشد ، آنهم حزب فراگیر رستاخیز . مردم ایران از پیر و جوان گرفته تا زن و مرد باید عضو حزب شاه فرموده

کردند در غیر این صورت بیایند و پاسپورت هایشان و بگیرند و ظرف ۴۸ ساعت گورشان از ایران گم کرده و به هر جهنم دره ای که میخواهند بروند . سؤال اینجاست ، مشروطه خواهان ریز و درشتی که امروز در خارج ایران پیدا شده اند ، آن زمان کجا تشریف داشتند . آقای داریوش همایون چگونه وزرات حکومتی را پذیرفته بودند که ۱۸۰ درجه با مشروطیت اختلاف داشت آن روز مشروطه بی مشروطه ولی امروز داد سخن از مشروطه میزنند و حزب مشروطه خواهان تشکیل می دهند !!

در ۲۵ سال حکومت خوکامه مرحوم محمدرضا شاه قلم های حق نویس شکسته شد ، آزادیخواهان درحسب و تبعید بسر بردند ، در سازمان های سیاسی و سندیکاهای کارگری تخته گردید فقط در مساجد و حسینیه ها و انجمن های ریز و درشت اسلامی به روی مردم از همه جا رانده شده باز ماند . بدین ترتیب ، ناخواسته مردم به پای منبرها کشیده شدند تا وصف آزادی و عدالت را از زبان آخوند جماعت بشنوند ناگفته نماند که شخص اعلیحضرت یک سر و گردن بالاتر از آخوندها مدعی کشف کرامات و معجزه شد تا جایی خود امام زمان را با چشم زیارت کرد و شاهد چندین معجزات شد . حال که شاه "دموکرات" و تحصیل کرده فرنگ شاهد آن همه معجزات باشد چرا نباید فلان کارگر و کاسبکار و زحمتکش تصویر "حضرت امام" را در ماه نبیند و یا موی مبارک را در بین صفحه های قرآن آنهم سوره بقره پیدا نکند . مگر شیخ اجل سمعی شیرازی نفرموده بودند "الناس علی دین ملوکهم"

متأسفانه اعلیحضرت زمانی "صدای انقلاب ملت ایران" راشنیدند که سدها شکسته شده و سیل ویرانگر سرازیر گشته بود . نوشدارو پس از مرگ سهراب !!! اکنون محمدرضا در قید حیات نیستند تا از ملت ایران پوزش بطلبند هرچند در پیام رادیو و تلویزیونی خود رسماً عذر خواهی نمودند . اما چرا آقای آرامش دوستدار راه کعبه را گم کرده و از ترکستان سر درآورده اند موجب تأسف است . ایشان باید با شهامت می گفتند حال که محمدرضا شاه به رحمت ایزدی پیوسته اند باید خانواده آن مرحوم بخصوص همسرگرمی ایشان از ملت شریف ایران پوزش بطلبند که با سیاست های نابخردانه خود موجب سیه روزی ملت شریف ایران گشته اند نه آنکه یک چیزی هم از ملت شریف ایران طلبکار باشند !!!

ملت ایران انقلاب کرد ولی به هدف خود نرسید باید به مبارزه خود ادامه بدهد تا به اهداف تاریخی خود که همان ، آزادی ، عدالت اجتماعی و رفاه در سایه حکومتی مردمسالار است ، برسد و تا رسیدن به این هدف مقدس نباید لحظه ای از پا نشست و یا نا امید شد برای ماندن باید مبارزه کرد و جلو رفت هرچند ممکن است در این مسیر با سدهای محکمی روبرو شویم نباید نا امید شد و یاس برما مستولی گردد و خود را پدھکار یک پوزش بزرگ بدانیم آنهم به کسانی که مسبب سرتنگونی ما به دره ضلالت شده اند .

محمود مهران ادیب